



۱۷ دی

رهبر معظم انقلاب:

... یکی از فعالیت‌های
فاجعه‌آمیز، قضایای
هفدهم دی بود که در زمان
رضاشاه اتفاق افتاد. طبق
نقشه‌دشمنان اسلام و ایران،
به کمک روشنفکران آن
روز متصل به دربار پهلوی،
تصمیم گرفتند که زن ایرانی
را از دایره عفاف و حجاب
خود بیرون کنند... در همان
روز یک اجتماع عظیم از
تظاهرات زنان مسلمان
در مشهد با شعار «حفظ
حجاب» راه افتاد.
زنان مؤمن و مسلمان و
شجاع یک چنین حرکتی را به
راه انداختند.

۱۳۸۶/۱۰/۱۹

گذری بر تاریخ کشف حجاب که قیام گوه‌رشاد (۱۳۱۴) را به نخستین قیام
انقلابی مردم مشهد در سال ۱۳۵۶ پیوند زده است
انقلاب اسلامی در مشهد با زنان آغاز شد



نکته ای در باب یک اشتباه تاریخی

وقتی به روایت تاریخ کشف حجاب در مشهد می‌رسیم، نخستین چیزی که به ذهن می‌رسد، قیام معروف به گوهرشاد است که اتفاقاً با نام روز عفاف و حجاب هم در تقویم‌ها ثبت شده است، ثبتي که سبب شده است نه تنها درباره واقعه قیام گوهرشاد اشتباه شود که تاریخ ۱۷ دی، یعنی روزی که رضاخان دستور برداشتن چادر و روسری را صادر کرد، هم مهجور بماند. اما حکایت از چه قرار است؟ ماجرا از یک سفر به بلاد قدیم شاهان عثمانی در اوایل سال ۱۳۱۳ خورشیدی شروع می‌شود: ترکیه، ملاقات با آتاترک و دیدن ظاهر فرنگی مآبی کشور همسایه، پهلوی اول را به صرافت تلاش برای هم‌ترازی با آنان می‌اندازد. رضاخان یک فرمول می‌خواهد تا خیلی سریع ایران از درون ویران و با هزار مشکل دست‌به‌گriبان را به‌ظاهر نونوار کند. تغییر ظاهر در این میان تنها راهکاری است که می‌یابد. مستشارالدوله سفیر کبیر ایران در ترکیه، در خاطراتش از این اتفاق می‌نویسد: «شبی پس از پایان ضیافت رسمی باشکوه، وقتی رضاشاه به عمارت حزب خلق که محل اقامت او در آنکارا بود مراجعت کرد، تا پاسی از شب خوابید. در تالار بزرگ خانه ملت قدم می‌زد و فکر می‌کرد. گاهی بلند می‌گفت: عجب، عجب! وقتی چشمان شاه متوجه من شدند که در گوشه تالار ایستاده بودم، فرمود: صادق، من تصور نمی‌کردم ترک‌ها تا این اندازه ترقی کرده و در اخذ تمدن اروپا جلو رفته باشند. حالا می‌بینم که ما خیلی عقب هستیم.. مخصوصاً در قسمت تربیت دختران و بانوان و... فوری باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم خصوصاً زنان اقدام کنیم.» اما رضاخان که می‌داند مردم به این راحتی تن به این موضوع نمی‌دهند، تصمیم می‌گیرد تغییر پوشش و نزدیک شدن به اروپا را (آن هم فقط در ظاهر) نخست از مردان شروع کند تا آرام‌آرام به تغییر لباس زنان برسد.

دستور برداشتن کلاه‌های نمادی قدیمی از سر مردان و بر سر گذاشتن کلاه‌های موسوم به کلاه پهلوی و رسمی کردن کت و شلوار در تیر ۱۳۱۴ مردم مشهد را به مسجد گوهرشاد می‌کشاند. مردم با پیروی از گفته علما که پوشیدن لباس اروپایی و تشبه به کفار را کفر می‌دانستند، دست به اعتراض می‌زنند و آن هنگامه و آن قیام شکل می‌گیرد. پس از این، پهلوی اول تا دی ماه همان سال دست به زمینه‌چینی‌هایی می‌زند تا ذهن مردم را برای کشف حجاب که بزرگ‌ترین تغییر از سر نادانی او برای شباهت با اروپاییان بود آماده کند. چاپ شعرها و گزارش‌هایی در مذمت چادر، برگزاری جشن‌ها و دعوت از زنان بدون حجاب طبقه‌ای خاص از جامعه مانند همسران درباریان و نظامیان، برگزاری همایش و اجرای نمایش با موضوع مشکلات چادر سر کردن در مدارس دخترانه از این جمله اقدامات است تا در نهایت بتواند در ۱۷ دی ۱۳۱۴ قانون کشف حجاب را اجرایی کند. این قانون اجباری سبب خانه‌نشینی زنان بسیاری برای سال‌های طولانی می‌شود.



نمایی از گلدان مجسمه رضا شاه در ۱۷ دی ۱۳۵۶



شهربانو

شنبه
۱۷ دی ۱۴۰۱
۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۴۴
شماره ۲۸۵۲

(۲)

گذری بر تاریخ کشف حجاب که قیام گوهرشاد (۱۳۱۴) را به نخستین قیام انقلابی مردم مشهد در سال ۱۳۵۶ پیوند زده است

انقلاب اسلامی در مشهد با زنان آغاز شد

حرف از دو قیام مهم است با فاصله‌ای چهل و دو ساله که موضوع هردوی آنان یکی است: پوشش و حجاب. نخستین بار یختن خون مردم بی‌گناه در مسجد گوهرشاد شروع شد اما چهار دهه بعد، زنان تماش کردند. انتقام سال‌ها رنج، ترس و تحقیر را گرفتند و دنباله آن را به بهار انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ گره زدند. این سطرها روایت اصلاح یک قانون اشتباه است، قانونی که در ایران به «کشف حجاب» معروف است و تاریخی ترین قیام‌هایش در مشهد رقم خورده است.

آغاز کشف حجاب با اجباری کردن لباس متحدالشکل

پیش از قیام گوهرشاد، درباره برای اینکه بتواند موضوع پوشیدن لباس متحدالشکل (کت، شلوار و کلاه پهلوی) را مطرح و آن را به اصطلاح در میان مردم جا بیندازد، شروع می‌کند به پخش اعلان‌هایی در روزنامه‌ها (تنها رسانه مردم آن روزگار) با عنوان خرید پارچه وطنی و کلاه تمام‌لبه ارزان قیمت که پوشیدنش برای مردها شکل است و مفید. برای مثال، در یک از گزارش‌های باقی‌مانده از آن دوران آمده است: «قیمت کلاه تمام‌لبه که ۸۰ تا ۱۰۰ زرغ پارچه اعلا برده، تنها ۱۷ ریال.» برگزاری جشن‌هایی با حضور مردانی که لباس متحدالشکل پوشیده‌اند یا چاپ خبرهایی در جراید که نشان می‌دهد مردم دیگر شهرها استقبال بی‌نظیری از این پوشش داشته‌اند، راهکار یا بهتر است بگوییم حيله دیگری است که حکومت وقت از آن استفاده می‌کند تا مردم را برای تن دادن به هر نوع پوششی که صلاح می‌داند ترغیب کند. برای مثال، به این خبر که درست فردای وقوع قیام گوهرشاد (۲۳ تیر ۱۳۱۴) در روزنامه آزادی‌با تیر «جشن کلاه تمام‌لبه» در مشهد چاپ و منتشر شده است دقت کنید: «عصر روز ۲۲ تیر، مجلس مفصلی در منزل یکی از تجار تربت حیدریه منعقد و قریب پنجاه نفر از تجار مهم حضور یافته، با ایراد نطق مفصل و ثنا و بقای ذات مقدس ملوکانه شاهنشاه، کلاه خودشان را به شاپو و کپی تبدیل نمودند و مجلس با مسرت و شادی پایان یافت. هم چنین طبق اطلاع واصله از ولایت خراسان، پیشرفت کلاه جدید در همه جا سریع بوده و در بعضی نقاط مانند بجنورد، شاید اقلیت خیلی مختصری به واسطه فقدان کلاه (کمبود کلاه) نتوانسته‌اند هنوز تغییر بدهند. اگر نه، همه کلاه خود را تبدیل کرده‌اند.»

بخشنامه‌ای که زنان را بدون روسری می‌خواست

این سیاست اگرچه ناکارآمد اما با ریختن خون بی‌گناهان بسیاری در مسجد گوهرشاد یا دستگیر و زندانی کردن معترضان دیگر شهرها و پیروی مشتی درباری و نظامی مطیع اوامر ملوکانه، به رضاخان این فرصت را می‌دهد تا دستور نوشتن بخشنامه کشف حجاب را صادر کند. این بخشنامه اواخر آذر ۱۳۱۴ از طرف رئیس‌الوزرا به دربار فرستاده می‌شود تا در آغاز دی ماه، فرمان اجرای رسمی قانون کشف حجاب به تمام ولایات ایران ارسال شود. او در ادامه نیز در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ با شرکت در مراسم جشن دانش آموختگی دختران بی‌حجاب در دانشسرای مقدماتی شیراز به‌وضوح این قانون را لازم‌الاجرا اعلام می‌کند. بسیاری

از خانواده‌های مذهبی نتوانستند این موضوع تاب بیاورند. دخترانشان ترک تحصیل کردند و همسرانشان سال‌های طولانی (تا آغاز جنگ جهانی دوم) خانه‌نشین شدند و حتی مردن در خانه را به بیرون رفتن بدون چادر و روبنده ترجیح دادند.

مادر بزرگم تا هفت سال در خانه ماند

نمونه‌ای از این حکایت و وضعیت اجتماعی آن روزگار را می‌توان در خاطرات مرحومه نیره‌سادات احتشام‌رضوی همسر شهید نواب صفوی دید: «بعد از این ماجرا، خیلی از خانم‌ها خانه‌نشین شدند، به طوری که تا سال‌ها بعد از آن هم از خانه بیرون نیامدند. ما نظیرشان را در فامیل داشتیم. برای مثال، مادر پدرم، بی‌بی ربایه نواب‌رضوی، تا هفت سال بعد از کشف حجاب رضاخانی در خانه ماند و بیرون نیامد تا اینکه فوت کرد و جنازه‌اش از در بیرون رفت. من آن روز را یادم است. حتی پیش از آن را هم به یاد دارم. حمام‌ها عمومی بود، اما مادر بزرگم حتی برای استحمام از خانه بیرون نمی‌رفت. یک تشت مسی بزرگ برای خودش تهیه کرده بود و توی اتاق استحمام می‌کرد. این را هم بگویم که پوشش رایج زنان آن دوره، چادر و پوشیه بود. فقط اگر زنی چند بچه داشت، یک روپوش و روسری بلند می‌پوشید تا بغل کردن بچه‌ها برایش مشکل نباشد. البته ناگفته‌نماند که همان روسری بلند را هم آژان‌ها از سر زن‌ها می‌کشیدند و زیر پا لگد می‌کردند. یعنی پوشیدن روسری بلند و چادر ممنوع بود. زنان تنها حق استفاده از روسری کوتاه را داشتند، طوری که گردنشان دیده شود. این الزام بود. برای همین هم عده‌ای که معتقد بودند، روسری بلند می‌پوشیدند، اما آن را زیر مانتو یا روپوششان پنهان می‌کردند، طوری که مانند کلاه به نظر بیاید. برای مادر خودم هم که حاجیه خانم صدایش می‌زدند، شبیه همین اتفاق رقم خورد. او هم بعد از واقعه کشف حجاب، زیاد از خانه بیرون نمی‌رفت. خانه ما در یک کوچه باریک در ته پل محله واقع بود. خیلی کوچک بودم، اما خاترم هست یک بار که می‌خواست از در خانه بیرون برود و وارد خانه همسایه روبه‌رویی شود، آژانی که سر کوچه ایستاده بود او را دید. دوید تا چادر را از سرش بکشد. مادرم هم خودش را انداخت توی حیاط همسایه و در را از پشت سر قفل کرد. آن آژان آن قدر به در کوبید که مادرم از وحشت از حال رفت و تا چند ساعت بیهوش بود.»

اوایل کلاه پوست سرمان می‌گذاشتیم

مسئله کشف حجاب برای زنان درباره هم که



با نزدیک شدن این جمعیت به میدان پهلوی (شهید) مأموران رژیم آن‌ها را متوقف می‌کنند. پس از تعقیب و گریز بسیار، هفده نفرشان را در کوچه نو، جنب اداره ثبت، بازداشت می‌کند.

فاطمه فکوری یحیایی، همسر حیدر رحیم‌پور ازغدی، در خاطراتش می‌نویسد: «تظاهرات را از حسینه نخودبریزها آغاز کردیم. گروهی هم پوشیه زده بودیم تا شناسایی نشویم. به چهارراه نادری که رسیدیم، ساواک یورش آورد و چند نفر را دستگیر کرد. یورش که آغاز شد، به داخل کوچه‌ای پیچیدم و چادر سیاهم را با یک چادر رنگی که همیشه برای همین مواقع همراهم بود عوض کردم.»

فاطمه اعتمادی، یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در این تجمع، نیز خاطره نخستین راهپیمایی زنان در مشهد را این‌طور روایت می‌کند: «هوا سرد بود. برف هم می‌آمد. من و یکی از خانم‌ها صبح زود پرچم برداشتیم و رفتیم جلو کوچه چهارباغ ایستادیم. خانم‌هایی که می‌آمدند و عبور می‌کردند متوجه می‌شدند راهپیمایی است و به ما ملحق می‌شدند. پانزده نفر که شدید، آهسته‌آهسته حرکت کردیم و پرچمی را که روی آن نوشته بود «ما زنان ایران این روز را روز شومی می‌دانیم» باز کردیم. زیاد طول نکشید که جمعیتان به دوپست نفری با بیشتر رسید. نزدیک بازار سرپوشیده بودیم که از دور دیدم خودروهای ارتشی به سمتان می‌آیند. به خانم‌هایی که قرار بود در میدان شاه گل نثار مجسمه کنند خبر رسانده بودند که خانم‌های محجبه دارند با چوب و چماق نزدیک می‌شوند. آن‌ها هم ترسیده و گفته بودند ما از اتوبوس پیاده نمی‌شویم و از آقایی که همراهی‌شان می‌کرد خواسته بودند تاج گل‌ها را ببرند. نزدیک چهارراه خسروی که رسیدیم، دیدم نیروهای نظامی پیاده شدند. خانم‌ها همان‌طور جلو می‌رفتند. من هم داخل جمعیت بودم. تعدادی از زن‌ها را گرفتند. آن‌ها داد می‌زدند: «مردم، دست از استقامت بردارید!» دستگیرشده‌ها را انداختند داخل خودرو. از آن جمعیت، یکی دو نفر «مرگ بر شاه» می‌گفتند. همین سبب شد مأموران به سمت تظاهرکنندگان حمله کنند و زن‌ها را با باتوم بزنند.»

کارشناسان معتقدند پس از این واقعه، جو خفقانی که از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ در مشهد حاکم بود ناگهان می‌شکند. آتش انقلاب در دل مردان روشن می‌شود و افرادی که تا پیش از این دچار تردید یا ترس از مبارزه آشکار با رژیم بودند، جسارت پیدا می‌کنند و تن به جریان جاری انقلاب می‌سپارند. این واقعه چندان مهم است که رهبر معظم انقلاب بارها از آن به عنوان شروع انقلاب در مشهد یاد کرده و فرموده‌اند انقلاب اسلامی در مشهد با زنان آغاز شد.

لیاس می‌نویسد: «با وجودی که خانم‌های مشهدی از چندی قبل به این طرف مشغول تهیه لباس و کلاه برای موقع رفع چادر بوده‌اند، معه‌ذا کثرت تقاضا و کمی وقت، مکفی حاجت بانوان نبوده. به علاوه، قیمت اجناس پشمی و اجرت دوخت گران شده که بعضی نمی‌توانند حوائج خود را تهیه نمایند. لهذا از طرف مقامات مربوطه اقداماتی شده و شرکت کالای طهران حاضر شده است مقدار زیادی پالتوی دوخته و کلاه به مشهد فرستاده، با قیمت نازل تری در دسترس عموم بگذارند. طبق اطلاع حاصله، قریباً (به زودی) پالتو و کلاه شرکت وارد خواهد شد.» این روزنامه در خبر دیگری هم که در همین روز چاپ شده نوشته است در اداره‌های مختلف، رؤسا با دعوت از کارمندان‌شان، برایشان جلسه‌هایی برگزار و از فواید رفع چادر صحبت می‌کنند.

➤ از رسم گلباران تا قیام زنان

قانون رضاخان با پایان پهلوی اول تمام و پوشش انتخاب حجاب آزاد می‌شود اما یک چیز باقی می‌ماند و آن رسم گلباران کردن هر ساله مجسمه رضاشاه در ۱۷ دی ماه است. ماجرا از این قرار است که از همین سال (۱۳۱۴ خورشیدی) باب می‌شود که هر سال عده‌ای از زنان به اصطلاح آن روز مرقی و تجدخواه در ۱۷ دی ماه که روز «آزادی حجاب» نام داشته حاضر می‌شدند با اهدای دسته‌های گل به مجسمه رضاشاه در میدان بزرگ شهرها، این مهم را گرامی می‌داشتند، حرکتی که ۴۲ سال پس از قیام گوه‌رشاد، یک قیام دیگر را در ارض اقدس رقم زد. این قیام به دست زنان انجام گرفت، سبب شکل‌گیری اعتراض‌های مردمی شد و زنگ انقلاب اسلامی را در مشهد نیز به صدا درآورد.

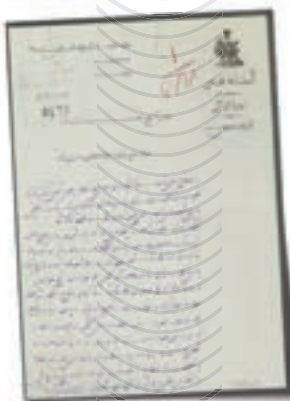
روایت از ۱۷ دی ۱۳۵۶ آغاز می‌شود. زمزمه‌های انقلاب اسلامی در سرسرای ایران پیچیده‌ام‌ادر مشهد هنوز حرکتی که مصداق لبیک باشد شکل نگرفته است. برای همین هم عده‌ای زن بدون حجاب با خیال راحت تصمیم می‌گیرند این روز به میدان شاه یا مجسمه (شهید) بروند و دسته گل هایشان را به رضاشاه سنگی تقدیم کنند. این خبر به گوش تعدادی از زنان دانشجوی مدارس علمیه مشهد می‌رسد. تاب نمی‌آورند و راهی می‌شوند تا در یک راهپیمایی اعتراضی، آغازگر انقلاب در مشهد بشوند. این عده که گویا حدود ۱۲۰ تا ۲۰۰ نفر بوده‌اند، راهپیمایی‌شان را در مسیر خیابان‌های خسروی نو، شاهرضا و نادری ادامه می‌دهند. به سمت میدان مجسمه می‌روند در حالی که روی پارچه‌هایی که پیشاپیش ایشان حمل می‌شد نوشته بودند: «ما زنان ایران این روز را روز شومی می‌دانیم» و «ما زنان مسلمان خراسان، آزادی خواهران دربند را خواهانیم.» گویا

پرورش یافته جامعه سنتی و مذهبی بودند در ابتدای امر آسان نبود. خانم عصمت الملوک دولتشاهی (یکی از همسران رضاشاه) در گفت‌وگویی با مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ایران در تهران به این نکته اشاره کرده است: «در آن زمان، کلیه طبقات مردم پایبند به اصول اخلاقی خاصی بودند. خانم‌ها در کوچه و خیابان کمتر رفت‌وآمد می‌کردند. مسئله چادر نبود و اکثر زنان در آن روزگار چاقچور داشتند که نوعی روبنده بود. در چنان اوضاع و احوالی، یکدفعه با زور و اعمال قدرت، دستور رفع حجاب داده شد. به همین دلیل هم با واکنش شدید مردم روبه‌رو شد. یادم می‌آید حتی موقعی که در خودرو نشسته بودیم و حجاب نداشتیم، از دیدن عابران خجالت می‌کشیدیم. این موضوع مربوط به طبقه خاصی نبود و عموم مردم از این دستور بدون مطالعه در رنج و عذاب بودند. آن روزها رضاشاه دستور داده بود همه ما باید بی‌حجاب باشیم. این کار اول بسیار مشکل بود. خجالت می‌کشیدیم و خیلی ناراحت بودیم. اوایل کلاه‌پوست سرمان می‌گذاشتیم و پالتو پوست با یقه بلند می‌پوشیدیم. سعی می‌کردیم کمتر در انتظار ظاهر شویم. به همین دلیل، اغلب به بیرون شهر می‌رفتیم. یادم می‌آید در آن روزها معمولاً به باغ حسام السلطنه در اکبرآباد می‌رفتم تا ناچار نباشم در انتظار عموم مردم بی‌حجاب باشم. چون از خودمان اختیار نداشتیم، مجبور به اطاعت از دستور شده بودیم.»

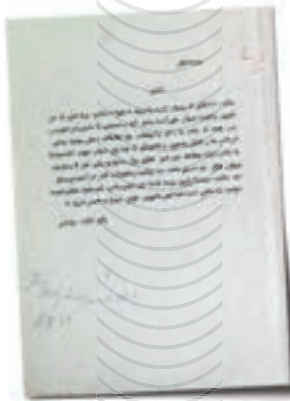
در برخی از گزارش‌های باقی‌مانده هم آمده است ابتدا وقتی دستور برگزاری جشن‌های مختلط را می‌دادند که زنان دربار یا نظامیان باید در آن بدون روسری حاضر می‌شدند، بعضی‌ها با بهانه‌هایی مانند بیماری همسر عذر می‌آوردند و در جشن شرکت نمی‌کردند. خانم‌های معتقدی هم که ناچار به حضور در اجتماع بودند اما نمی‌خواستند حجاب بردارند، دست به تغییر پوشش‌هایی می‌زدند که برای آن روزگار، نه تنها ابداعی، که بسیار عجیب نیز بوده است. در یکی از گزارش‌های ژاندارمری به‌وضوح به این موضوع اشاره شده و آمده است: «به تازگی نسوان در خیابان‌ها با پیراهن‌ها و پالتوهای بلند تا نوک پا ظاهر می‌شوند و لباس‌هایی با یقه‌های عجیب به تن می‌کنند به طوری که گردن و صورتشان پیدا نیست.»

➤ فروش کلاه و پالتوی ارزان قیمت

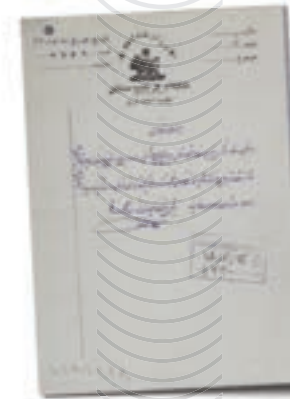
با این همه، دستور دستور است و باید انجام بشود. ۱۷ دی در مشهد سال ۱۳۱۴ نخستین جشن کشف حجاب در دبیرستان دخترانه شاه‌رضا برگزار و فروشگاه‌هایی برای فروش لباس‌های زنانه دایر می‌شود که ویژه فروش پالتو، پیراهن و کلاه بوده است. روزنامه «آزادی» در ۱۸ دی ۱۳۱۴ از خبری با عنوان «تهیه



سند دستور نایب‌التولیه به خادمان برای پوشیدن لباس متحدالشکل



سند برخورد با زنان دربار که حجاب دارند



دستور شهربانی برای ممنوعیت سرکردن چارقد

زنانی که برای عفاف جنگیدند

روایت‌ها و خاطراتی از حرکت‌های انقلابی زنان در قیام تاریخی ۱۷ دی

«اتوبوس آبی‌رنگ شهر بانی پیچید توی خیابان عطار و کمی بعد، جلو در بزرگ آهنی زندان زنان نگه داشت. بیست و چند زن چادری و رو گرفته یکی یکی از اتوبوس پیاده شدند. نگهبان در زندان را به رویشان باز کرد. آن‌ها با ترس و دلهره از بین سربازها رد شدند و پا توی حیاط زندان گذاشتند، حیاطی بزرگ با دیوارهای آجری رنگ‌ورورفته که فضای سرد و خالی زندان را غریب‌تر می‌کرد.»

آنچه خواندید بخشی از خاطرات زنانی است که در ۱۷ دی ۱۳۵۶ برای حجاب به‌ویژه برای نگهداشتن چادر برسر خود علیه حکومت شاهنشاهی قیام کردند، زنانی که خاطرات کشف حجاب رضاشاهی را از مادران و مادر بزرگ‌های خود شنیده بودند و قیامی تاریخ‌ساز به پا کردند. تاریخ گواه جان دادن و زندانی شدن زنان برای حفظ چادر و حجاب است.



شهربانو

شنبه
۱۷ دی ۱۴۰۱
۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۴۴
شماره ۲۸۵۶

(۴)

دیگر مدرسه نرفتم

لابه‌لای خاطرات زنان انقلابی سال‌های ۵۷ و ۵۶ که این روزها برای خود مادر بزرگ‌هایی با نوه‌های قدونیم‌قد شده‌اند، خاطرات مشابه بسیاری به چشم می‌خورد، خاطراتی از روزهایی که آن‌ها و مادرانشان اجازه پوشیدن چادر را که نشانه‌ای از عفت زنانه بود نداشتند. خاطراتی از کتک خوردن، ترک تحصیل و مدرسه نرفتن تنها برای آنکه باید چادر از سر برمی‌داشتند. خانم سقطچی در خاطره‌ای در این باره می‌گوید: «دوران چادربرداری بود. مدیر مدرسه مادرم را خواست و گفت با چادر مدرسه نیاید. روز بعد باز با چادر رفتم. دوباره مادرم را خواست و گفت دست کم جلو در مدرسه چادرش را بگذارد داخل کیفش بعد داخل بیاید ولی من هم چنان با چادر به مدرسه می‌رفتم تا اینکه گفتند هر کس با چادر بیاید، چادرش را جلو در مدرسه برمی‌داریم. آن موقع ترک تحصیل کردم.»

سیلی محکمی خواباند توی گوشم

شاید درک این جمله که «می‌میرم ولی چادرم را بر نمی‌دارم» برای نسلی همچون ما که برای پوشیدن چادر هیچ مانعی نداشته‌ایم سخت باشد اما زنانی بوده‌اند که این جمله را گفته و به گواه تاریخ کشته، زندانی و شکنجه شده‌اند. فاطمه سبحانی، یکی از مبارزان انقلابی، در جایی از خاطرات خود می‌گوید: «مأمور ساواک آمد و چادرم را از سرم کشید. گفت: روسری‌ات را در بیاور. گفتیم: در نمی‌آورم. سیلی محکمی خواباند توی گوشم.»

همین‌طور در جایی، بانویی که برای حفظ حجاب زندانی شده بود از اخراج خود از دانشگاه خبر می‌دهد. فرشته محدث کسایی می‌گوید: «از زندان که آزاد شدم تهران رفتم. داشتم خودم را برای امتحانات آماده می‌کردم که نامه‌ای از طرف دانشگاه به دستم رسید. در آن نامه حکم اخراجم از دانشگاه قید شده بود. علتش هم شرکت در راهپیمایی بود.»

مادرم ترسیده بود و می‌لرزید

در مرور خاطرات دوران چادربرداری، ترک تحصیل را می‌توان از اتفاقات کم‌رنج‌تر دانست زیرا گاهی زنان در این مسیر برای حجاب جان خود را از دست می‌دادند. تقی فدایی، از مبارزان انقلابی، در کتاب «روز آزادی زن» در خاطره‌ای از مادرش نقل می‌کند: «با مادر و برادرم که هفت سالش بود از خانه مادر بزرگم می‌آمدیم. روبه‌روی باغ ملی درشکه گرفتیم. هنوز درشکه راه نیفتاده بود که پاسبانی آمد و داد زد: «زن، خجالت نمی‌کنی چادر سرت کرده‌ای؟» یک لحظه چادر مادرم را کشید و زیر پایش تکه‌تکه کرد. مادرم ترسیده بود و می‌لرزید. به خانه که رسیدیم، دیگر حرف نمی‌زد و چیزی نمی‌خورد. پدرم دکتر بالای سرش آورد. دکتر گفت او خودش را باخته است. یک هفته شد یا نشد، مادرم از دنیا رفت. فاطمه سلطان ۲۸ سالش بود.»

در خاطره‌ای دیگر، مرضیه پورامینی که از مبارزان انقلابی است، می‌گوید: «خواهرم هفت ماهه باردار

نوشته بود ندامتگاه زنان

مرحوم صدیقه مقدسی، بنیان‌گذار مدرسه اسلام‌شناسی که راهپیمایی ۱۷ دی‌ماه را مدیریت می‌کرد

مرور خاطرات زنان نام‌آشنای انقلابی چون مرحوم صدیقه مقدسی، بنیان‌گذار مدرسه اسلام‌شناسی و زنی که در همه میدان‌های نبرد ضدشاهنشاهی حاضر بود، خالی از لطف نیست. او که بعد از راهپیمایی زنان در مشهد دستگیر و زندانی می‌شود، در خاطره‌ای، از لحظه‌ای که مأموران ساواک می‌خواهند دل او را خالی کنند می‌گوید: «بازجو مدام سیگار می‌کشید و تهدید می‌کرد. بعد بازجوی دیگری دوباره من را به شهر بانی برد. حدود ساعت ۱۱ و ۱۲ شب سوار ماشینم کردند. سه مرد عقب ماشین نشسته بودند و من جلو بودم. الکی توی شهر می‌چرخیدند. می‌خواستند توی دلم را خالی کنند. بعد از آن، جایی نگه داشتند که بالای آن نوشته بود: ندامتگاه زنان. فهمیدم که رفته بودیم زندان. من را به سلول انفرادی بردند.»

مرحوم مقدسی درباره راهپیمایی ۱۷ دی و زمینه‌سازی‌هایی که برای آن انجام می‌شده است در خاطره‌ای دیگر نقل می‌کند: «در آن زمان و در شرایط خفقانی که هنوز کسی وارد عرصه فعالیت‌های انقلابی نشده بود، سال ۴۹ وارد عرصه انقلاب شدم و در مسجدالرضا^(ع) که یکی از پایگاه‌های مبارزه در مشهد بود، کلاس‌های مختلفی برگزار می‌کردم. استقبال زیاد خانم‌ها باعث شد به فکر تأسیس مکانی مستقل بیفتم و مدرسه علمیه اسلام‌شناسی حضرت زهرا^(س) را راه انداختم. سپس به عنوان مسئول، شروع کردم به تربیت نیروهای زبده و توانمند. سراسر دوران انقلاب برای ما خاطره بود.»

مدرسه علمیه اسلام‌شناسی حضرت زهرا^(س) در آن زمان مرکز انقلاب بود. شرایط و موقعیت مکانی ما طوری بود که در بدترین موقعیت قرار داشتیم. شهر بانی روبه‌روی مرکز بود و فضايمان منطقه‌ای ارتشی نشین بود. آن زمان، عمدتاً نیروهای جوان به این مرکز مراجعه می‌کردند و بیشتر خانم‌های جوان اعم از دانشگاهی، دانش‌آموز و خانم‌های خانه‌دار بودند. اینجا مرکزی فعال و منشأ اثرگذاری در انقلاب بود. شاید بتوان گفت در اولین راهپیمایی که زنان مشهدی در ۱۷ دی انجام دادند، عمده نیروها از مرکز اسلام‌شناسی بودند. سال ۵۶ هم عمده نیروهایی که در انقلاب فعال بودند از مرکز اسلام‌شناسی بودند و با محوریت این عزیزان، برنامه‌ها شروع شد. برخی از بچه‌های ما در این برنامه زندانی شدند که حدود ۲۵ نفر بودند. برای خانم‌هایی که در این عرصه می‌خواستند فعالیت کنند، برنامه‌های عمومی داشتیم که به صورت سخنرانی بود. خانم‌ها در مناسبت‌های مختلف می‌آمدند، جمع می‌شدند و با تمسک به آیات و روایات، مسائل را در لفافه مطرح می‌کردیم. نمی‌توانستیم صریح صحبت کنیم. مرحله دیگر ما کار ویژه‌ای بود که روی نیروهای توانمند انجام می‌دادیم و عمدتاً نیروهای جوان و دانشجو بودند. از خانم‌های آموزش و پرورش و نیروهای بسیاری داشتیم. با بعضی از افراد هم خصوصی کار می‌کردیم. تعدادی از جوان‌ها که آمادگی پیدا کرده بودند و مایل بودند در صحنه ورود پیدا کنند، شروع کردند به نوشتن نمایشنامه. سوره‌های قرآنی را برای بچه‌ها تعریف می‌کردیم و نمایشنامه می‌نوشتند. مثلاً ما فرعون را به نمایش درمی‌آوردیم. فرعون می‌شد شاه زمان. ما افکار و برنامه‌های او را در نمایش بیان می‌کردیم. این نمایش‌ها را در منزل خانواده‌هایی که ما را می‌شناختند و قبول داشتند برگزار می‌کردیم.»



سه روز تحسن کردیم

بوتل نوقانی، فعال انقلابی و مفسر قرآن و نهج البلاغه

بانو بوتل نوقانی، تنها فرزند دختر مرحوم آیت‌الله... نو است. او که متولد سال ۱۳۰۹ است، بعد از گذراندن پدر و برادر خود، مرحوم مهدی نوقانی، فرامی‌گیرد شروع می‌کند به تدریس درس کلام، تفسیر قرآن می‌کنم مدت همکاری من با مکتب نجس به بیش خانم‌طاهایی همراه بودم. آن زمان، خانم‌طاهایی فعالیت می‌کرد. بعد از آن، حدود سال ۴۲ به این هم سعی داشت در همین محدوده چهارراه شهید کوننی، مکتب را احداث کرد. آن زمان، برای خانم‌ها کلام را محضر پدرم گذرانده بودم، به من پیشنهاد با تفسیر قرآن و نهج البلاغه، آن را به خانم‌ها آموزش می‌کردند و سؤالات بسیاری درباره مسائل خداشناسی در ارتباط است. خانم‌طاهایی پاسخ‌گویی به پرسش‌های زیادی درباره خداشناسی و اینکه خدا چگونه است. سؤالات هفته‌ای یک بار و در روزهای پنجشنبه بود. و سویی خاص هدایت می‌شود. مشخص بود مناقف می‌پرسیدند. کمی که جلوتر رفتیم و ماجرای انقلاب شد، باز هم نظام را قبول نداریم. آن زمان مرحوم آقا رحل و فصل می‌کرد. برای من پیش‌نیامده خانه فعالیت‌های انقلابی داشتیم. همراه دیگر خانم‌ها رساله و اعلامیه‌های امام (ره) را جابه‌جایی کردیم. اعلامیه‌ها را زیر مخروبه‌ها پنهان می‌کردیم. ساواک نیز زیاد داشتیم. خاطرم هست یک بار منزل آیت‌الله در اعتراض به ترور شهید مهدی زاده و دیگر مردم تحصن کردیم و غذا نخوردیم. فقط برای اینکه یک چای افطار می‌کردیم و این تنها غذای ما بود. یک که سمت کوچه چهارباغ بود تحصن کردیم. ایشان موافق نبودند ولی ما هم نمی‌توانستیم آرام باشیم و تحصن نیز با اعتصاب غذا همراه بود. چند روزی ط از آن، راهپیمایی هم کردیم و چون می‌دانستیم آب خوشی از این کار ما ندارد، دیگر به آنجا برنگشتیم. راهپیمایی، خانم‌های مرکز اسلام‌شناسی و مرکز عص داشتند. خاطرم هست مرحوم مقدسی نیز همراه



شهر بانو

شنبه
۱۷ دی ۱۴۰۱
۱۴ ربيع الثاني ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۴

(۵)



که بیست مورد داشت: از نماز به موقع، یاد مرگ، همیشه با وضو بودن، خواندن نماز شب، نماز غفيله و نماز امام زمان (عج)، ورزش صبحگاهی، قرآن خواندن بعد از نماز صبح، حفظ کردن سوره های قرآن کریم، دعا کردن در صبح، ظهر و شب و کمتر گناه کردن تا کم خوردن صبحانه، ناهار و شام. دخترم جلو این موارد ستون هایی کشیده بود و هر شب بعد از محاسبه کارهایش، جدول را علامت می زد.

حتی با خانه نشینی حفظ کرده اند. این نوع نگاه به زندگی را می توان در خاطرات شهید زینب کمایی، از شهدای انقلاب آن، دید. او که نامش در شناسنامه میترا بوده است، بارها به خانواده اعتراض می کند که نامش را عوض کنند. یک روز هم خودجوش دوستانش را دعوت می کند، نام خود را به زینب تغییر می دهد و اعلام می کند دیگر میترا نیست. مادر این شهید چهارده ساله در خاطره ای می گوید: «زینب در دفتر خودسازی خود جدولی کشیده بود

بود. می خواست با کالسکه بیمارستان برود. جلوش را گرفتند و خواستند سرش را برهنه کنند، اما او چادر را دور خودش پیچید و سرش را برهنه نکرد. او را به باد کتک گرفتند. خواهرم همان شب بچه اش سقط شد. خودش هم مرد. هجده سال داشت.»

✚ من میترا نیستم

این نوع نگاه، به سبک زندگی زنانی برمی گردد که مادرها و مادر بزرگ های ما بوده اند و عفت خود را

می دانستم زندانی ام می کنند

✚ فاطمه فکور یحیایی، از مبارزان انقلابی و همسر حاج حیدر رحیم پور

بیش از اینکه به اسم و فامیل معروف باشد، به همسر مرحوم حاج حیدر رحیم پور معروف است. نامش فاطمه فکور یحیایی است. انقلابی زیسته است و هم چنان با انقلاب اسلامی و ارزش های انقلابی زندگی می کند. منزل آن ها از پایگاه های مبارزان بوده است. «مبارزان بسیاری به خانه ما رفت و آمد داشتند و برای حرکت های مردمی برنامه ریزی می کردند. قبل ترها، حتی از همان سال ۴۳ به بعد و آغاز نهضت که امام (ره) تبعید شد، حاج آقا مدت ها شب نامه می نوشت تا دستخطش شناسایی شد. پس از آن، من شروع به نوشتن کردم. خط من را هم شناسایی کردند. دستگاه تایپ که داشت در کشور رایج می شد، قاجاقی تهیه کردیم و اعلامیه های امام (ره) و شب نامه و... را تایپ می کردم. از اینکه زندانی شوم، با آن شرایطی که زندان های آن زمان به ویژه علیه زنان داشت، واقعا می ترسیدم ولی باید مبارزه را ادامه می دادیم.»

خانم فکور از همان پیش از انقلاب بین زنان انقلابی به رانندگی معروف بود. شاید نخستین زن محبیه ای بود که در مشهد پیش از انقلاب اسلامی پشت فرمان می نشست: تویوتایی سبز، معمولاً حاوی اعلامیه و کتب انقلابی، با رانندگی حرفه ای یک زن که در تظاهرات سال ۵۷ در مشهد، گاه جلو تانک ها می پیچید و ویراژ می رفت تا مردم فرصت فرار از زنجیر تانک ها را پیدا کنند. در این باره می گوید: «بعد از ازدواج، حاج آقا گفت رانندگی یاد بگیر. من با تویوتا رانندگی می کردم. زمان انقلاب در مشهد در کل دو راننده زن داشتیم. یکی خانم دکتر بود که بی حجاب بود و یکی من که چون حجاب داشتم، مقنعه می پوشیدم و عینک می زدم، چند بار رانندگان مرد مرا «ملاچی» صدا زدند! حاج آقا می گفت: ماشین را ببند از پشت راهپیمایی ها که اگر خواستند کسی را بگیرند، با ماشین فراری شان دهی. همیشه کار همین بود. یک بار سمت چهارراه لشکر داخل مسجد سخنرانی بود. حاج آقای ری شهری سخنرانی می کرد. خانم مقدسی و خانم زندی داخل مسجد بود. خودرو را کوچه پشتی مسجد پارک کردم. گفتم برای آنکه دستگیر نشوند، داخل ماشین بروند تا فراری شان دهم و دستگیر نشوند، اما به محض حرکت، ماشین شناسایی شد و سر چهارراه لشکر، ما را گرفتند. افسر هیکل و درجه دار ساواک گفت: ماشین را بزن کنار. زدم کنار. گفت: سوئیچ را بده. من سوئیچ را محکم توی مشتم گرفته بودم ولی چنان مچ دستم را فشار داد که سوئیچ پرتاب شد. گفت: اینجا چه غلطی می کنی؟ ماشین را توقیف کرد و گفت: فردا بیا شهر بانی! البته نرفتم چون حتما بازداشت می شدم به ویژه به این علت که اعلامیه های امام (ره) و کتاب «تشیع سرخ» دکتر شریعتی در ماشین بود. می دانستم اگر بروم، مرا زندانی می کنند. بعدها به حاج آقا پیام دادم: ماشین تو است؟ حاج آقا هم گفته بود ما چنین ماشینی نداریم. مدتی بعد، به کمک یکی از آشنایان که با دستگاه مرتبط بود، با تهدید و... پس دادند.»



فانی، از روحانیان زمان رضاشاه و از مبارزان انقلابی دوران دبیرستان در مدرسه فروغ، علوم دینی را نزد او به پیشنهاد مرحوم طاهایی، در مکتب نرجس، و نهج البلاغه برای دختران جوان و دانشجوی. فکر من از چهل سال می رسد. از اوایل تأسیس مکتب با کوچه چهارباغ زندگی می کرد. چند سالی در منزل بکر افتاد که زمینی را برای مکتب تهیه کند. خیلی این کار را انجام دهد اما به توافق نرسید و در محل ها کسی نبود که درس کلام بگوید. چون من درس دادم و دانشجوین زیادی به مکتب رفت و آمد می می پرسیدند. چون درس کلام با فلسفه و منطق بخش های دانشجویان را هم به من سپرد. سؤالات و از این دست موارد می پرسیدند. پاسخ گویی به سؤالات آن قدر پیچیده بود که مشخص بود از سمت ان در این ماجرا نقش داشتند. سؤالات کمونیستی ب مطرح شده بود، می گفتند اگر امام (ره) موفق شهید هاشمی نژاد هم پرسش های دانشجویان بود زندانی شوم ولی همراه با خانم طاهایی، در انم ها نیز در اعتصاب ها شرکت می کردم. نوارها، اتاق خرابه ای یک طرف حیاط داشتیم و همیشه کی ها هم سراغ آن نمی رفتند. تحصن و راهپیمایی... شیرازی تحصن کردیم. سه روز در منزل ایشان بی سلاح، در ماه مبارک رمضان روزمان به مشکل نخورد، با یک بار دیگر هم منزل آیت... قمی با حضور زنان در میدان چندان حرکتی نکنیم. این



ول کشید. بعد
تا... قمی دل
در این تحصن و
سمتیه حضور
ما بود.

پوششی که زیبایی می آفریند

طیبه کیمیایی تلاش می کند تا حجاب را گسترش دهد

سر حرف را از گذشته ها باز می کند، از مادر بزرگی که در دوران کشف حجاب همیشه چند لایه حجاب به تن داشته و برای اینکه پاسبان ها کاری به او و چادرش نداشته باشند، پول و دست خوشی به آن ها می داده است اما از قضای روزگار، یک روز پاسبانی چادر از سر او می کشد. مادر بزرگ سه روز تب و در نهایت فوت می کند. همین پیشینه او را به سمت انتخاب حجاب می برد. حالا بانویی کارآفرین است که بر اساس اصول دانش بنیان فرهنگی، ایده ها و طرح های مختلفی در حوزه حجاب برتر ارائه داده است.



شهربانو

شنبه
۱۷ دی ۱۴۰۱
۱۴ ربيع الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۴

(۶)



مشتري می شود. در همه جعبه ها و بسته های سفارش، یک شیشه عطر مخصوص بانوان می گذاریم. برای سفارش های بچگانه نیز یک هدیه فانتزی مانند لاک، لاک پاک کن یا گل سر با یک خوراکی می گذاریم. انتقال احساس خوب برای من خیلی مهم است. مثل برخی از تولیدکنندگان به دنبال این نیستم که همه مشتری من باشند. می خواهم افرادی مشتری من باشند و از کارم استفاده کنند که به حجاب اهمیت می دهند زیرا ما هم به سلیقه و همه نکاتی که باعث راحتی بانوان در پوشش چادر می شود اهمیت می دهیم، از راست دست و چپ دست بودن افراد گرفته تا اینکه در چه فصلی و در کجا می خواهند از این پوشش استفاده کنند. این توجهات باعث شده است حتی از خارج کشور و کشوری مانند دانمارک هم مشتری و سفارش داشته باشیم.»

یک زنجیره کارآفرین

این بانوی خلاق از سال ۹۴ کارگاهی با اولویت ایجاد کار برای بانوان خود سرپرست و سرپرست خانوار راه می اندازد که با وجود همه مشکلات، با همان هدف اولیه، هم چنان به مسیر خود ادامه می دهد. برای او مهم است که در کنار کارآفرینی، برای مشاغل دیگر مانند تولیدکننده های پارچه، جعبه سازی، صنعت چاپ، گل فروشی، لوازم خرج کار، فروشنده و دیگر مشاغل مرتبط زمینه اشتغال و پویایی فراهم شود. خانم کیمیایی علاوه بر گواهی نامه های مهارت از صنایع دستی، مجوز میراث فرهنگی و مجوز مشاغل خانگی، دانش آموخته برتر مرکز عالی تربیت مدرس قرآن مشهد نیز بوده و در سال ۸۷ موفق به کسب رتبه اول در رشته تجوید، وقف و ابتدا شده است. اکنون هنر آشپزی و شیرینی پزی را نیز با خلاقیت در کنار دیگر توانایی هایش پیش می برد.

به دنبال انتقال یک حس خوب

در کنار طراحی چادرهای رنگی جایگزین چادرهای مشکی در مکان های رسمی و بیرون از خانه و چادرهای رنگی ویژه میهمانی و داخل منزل، خانم کیمیایی کاپ های متحرک مختلفی را هم طراحی کرده است. او درباره این طرح ها می گوید: «کاپ میهن را برای خانم های ورزشکار طراحی کرده ام، ترکیبی از رنگ های پرچم ایران روی یک زمینه سفید است. این کاپ را با دغدغه پوشش و راحتی پوشش برای بانوان ورزشکار طراحی کردم. کاپ ترمه یا پرشین گرین را هم براساس رنگ سبز ایرانی که در دنیا ثبت شده است طراحی کرده ام، طرحی که یادآور ترمه، کاشی کاری ها و معماری سنتی ایرانی است. کاپ مهربانو هم طرحی با گل های سرخ است که گواه اصالت ایرانی است. اسم این طرح را بر اساس اینکه در قدیم به خانم ها مهربانو و به آقایان مهربان می گفتند انتخاب کرده ام. ست چادر مادر-دختری و ساق دست کریسمس از طرح هایم دیگر است که به احترام هم میهن های مسیحی ای که در کنار ما زندگی می کنند طراحی کرده ام. همه این کاپ ها همراه با ساق دست طراحی شده و هر کدام کد مخصوص به خود را دارد. این کد مخصوص همه کالاهای تولیدی ماست. مشخصات محصول با نام سفارش دهنده ثبت می شود که اگر مشکلی پیش آمد، بتوانیم آن را رفع کنیم. مثلاً همین چند ماه پیش، چادر یکی از خانم ها به خار گل گیر کرده و قسمتی از آن پاره شده بود. چون کد محصول را با همه مشخصات پارچه داشتیم، بدون نیاز به تعویض چادر، آن را ترمیم کردیم و به ایشان برگرداندیم. در بسته بندی محصولات هم نکاتی را مدنظر داریم. رنگ بسته ها صورتی و سرخ آبی است که یادآور خاطرات خوش برای زنان است. بسته همراه با یک شاخه گل طبیعی تقدیم

و رشد کرده است. شروع کار ما از سال ۹۳ و از جشنواره سوغات بانوان بود. این نمایشگاه با همکاری پارک علم و فناوری و شهرداری برگزار شد. ما با ارائه ایده چادرهای رنگی در آن شرکت و مقام دوم جشنواره را کسب کردیم. این نمایشگاه یک نمایشگاه دانش بنیان بود که ایده ها را در معرض نمایش گذاشتیم. استقبال زیادی از آن شد و مشتری رنگ های پیدا کرد: چادرهایی در رنگ های مختلف مانند قهوه ای، سبز، سرمه ای، خاکستری و بنفش که بیرون از خانه و در محیط های عمومی می شد از آن استفاده کرد. خودم نیز از همین چادرها استفاده می کردم و مقاومت جامعه را در تغییر و انتخاب آن می دیدم. خیلی ها هم از این ایده استقبال می کردند و برایشان جالب بود. با همه نگاه ها، من طراحی و تولید پوشش بانوان را انتخاب کرده بودم، روشی خلاق و جدید با اصول اسلامی که بتواند خلأهای پوششی را پر کند. خیلی از پوشش ها اسمشان چادر است ولی پوشش ندارند. برای کسب درآمد بیشتر، هیچ وقت به خودم اجازه نداده ام هر مدلی را طراحی کنم و بدوزم. پوششی دست بانوان می دهم که در عین زیبایی، زیبایی و راحتی، معنی کامل پوشش را دارد. هم اکنون این چادرهای رنگی مشتری های فراوانی دارند. استادان دانشگاه، خانم های کارمند و خانم های خانه دار بسیاری برای میهمانی ها و سفرهای زیارتی از آن ها استفاده می کنند. عقیده و شعارم این است که حجاب باید من را حفظ کند، نه اینکه من مدام دغدغه نگر داشتن چادر را داشته باشم و اذیت شوم. از طرفی دیگر، شعارم هم این است که آراستگی حق من به عنوان یک زن است. کار را با این دغدغه ها طراحی می کنم تا خانم ها هنگام استفاده از آن راحت باشند.»

طیبه کیمیایی دانش آموخته رشته مهندسی است. او سخت افزار کامپیوتر خوانده اما از آنجایی که ریاضی و هنر را همسان هم دوست داشته است، بدون هیچ تبعیضی، بعد از پایان تحصیلات، به دنبال کارهای هنری می رود و با فراگیری علوم مرتبط در زمینه خیاطی و طراحی، امروز یک کارآفرین خلاق است که اصول دانش بنیان را وارد عرصه دوخت و دوز پوشش کرده است. می گوید: «همیشه دغدغه حجاب را داشتیم. از کلاس اول ابتدایی انتخاب کردم با چادر مدرسه بروم. خاطرم هست یک روز قبل از شروع کلاس، در زمین خاکی جلو در مدرسه که اتفاقاً باران آمده و گلی هم شده بود، با بچه ها مشغول بازی بودم که زمین خوردم و چادرم گلی شد. برگشتم خانه و آن روز چون چادر دیگری نداشتم بپوشم، مدرسه نرفتم. چادر را دوست دارم. یکی از بهترین جایزه های زندگی من، جایزه ای است که در دوران دبستان گرفتم. کلاس چهارم ابتدایی، بین همه پایه ها تنها نفری بودم که پوشش چادر داشتم. به همین علت، جایزه حجاب به من تعلق گرفت. یک جانماز سبزرنگ بود که برایم خیلی عزیز است و هنوز آن را دارم. در شهر مذهبی مشهد، چیزهایی می دیدم و می بینم که از نظر من ضعف است. دوست دارم حجاب را هر گونه در شأن آن است ارائه دهم. برای همین، سراغ "باران پرنیان رضوان" رفتم.»

شروع از جشنواره سوغات بانوان

"باران پرنیان رضوان" نامی است که برگرفته از اعتقاد قلبی خود به حجاب، برای گروه کاری اش انتخاب کرده است. درباره این نام و چگونگی شروع فعالیت هایش، این گونه توضیح می دهد: «باران پرنیان رضوان حکایتی از لطافت باران در لباس بهشتی ها در کنار روضه منور حضرت رضا^(ع) است که قطعاً با عنایت حضرت جان گرفته

آغاز قیام

حسینیة نخودبریزها که روزی محل شروع راهپیمایی زنان مشهد بود حالا به بانوان خدمت‌رسانی می‌کند



اشتغال‌زایی در قالب تولید پوشاک

با اینکه کمتر از دو سال از شروع حمایت از بانوان می‌گذرد، آن‌ها توانستند با ایجاد کارگاه‌هایی به تولید پوشاک بپردازند. بانو سوسن مددی می‌گوید: «این حسینیة به صورت شخصی مدیریت نمی‌شود. بخش زیادی از بانوان با ما همراهی می‌کنند و اشتغال‌زایی یکی از برنامه‌هایمان بوده است. در برنامه‌های آینده‌مان نگاه ویژه‌ای به بحث اشتغال داریم و طرح‌هایی برای کمک به زنان زندانی و کارتن‌خواب آماده کرده‌ایم. در اینجا به دنبال نگاه اسلام به زن و حفظ کرامت زنان هستیم. ما با کسانی که شاید گرایش سیاسی و اعتقادی‌شان شبیه هم نبود جلسات هم‌اندیشی داشتیم اما الان دوستان بسیار قابل احترامی برای یکدیگریم. این بانوان در کنار هم تلاش می‌کنند به مردم خدمت کنند. حسینیة نخودبریزها که این روزها مرکزی برای تعامل بانوان شده است، درصدد است که با هم‌فکری نیروهای متخصص یاد و خاطره زنانی را که برای اسلام و ایران تلاش کرده‌اند زنده نگه دارد.

با حرم مطهر امام رضا(ع) ارائه خدمات رایگان در پذیرش به بانوان است. مددی می‌گوید: «تا امروز حدود ۱۰۰ هزار بانو را اسکان داده‌ایم. بخشی از اطلاع‌رسانی از سوی آموزش و پرورش و حوزه علمیه انجام شده است. بخشی هم به صورت شخص‌محور. یعنی اگر افراد به صورت گروهی به حسینیة آمده و اسکان داشته‌اند. بعد از بازگشت به شهرستان، این مکان را به دیگر بانوان معرفی کرده‌اند.»

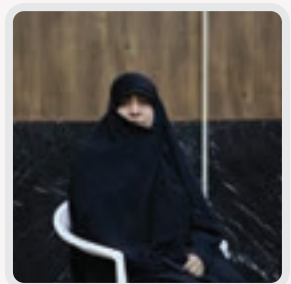
آشپزخانه‌ای که به دست زنان سرپرست خانواده اداره می‌شود

در حسینیة آشپزخانه‌ای تدارک دیده شده است که با نگاه به طب دینی و اسلامی اداره می‌شود. این آشپزخانه غذاهایی برای بیماران نیز پخت دارد. بانو مددی می‌گوید: «حتی اگر زائری از نظر هزینه خورد و خوراک دچار مشکل باشد، اینجا پخت رایگان هم داریم. همین‌طور تلاش کرده‌ایم حتماً از مواد مفید غذایی در طبع‌های مختلف برای بانوان استفاده کنیم.»

وارد خیابان امام رضا(ع) یک که می‌شوی، انتهای کوچه حسینیة نخودبریزها به چشم می‌خورد، همان مکانی که روزی میعادگاه اولین قیام زنان مشهد شد. درست ۴۳ سال قبل زنان مشهیدی در این مکان هم‌پیمان شدند از کرامت خود دفاع کنند. حالا حدود دو سال است که این مکان به بهانه همان میثاق به دست بانوان اداره می‌شود. اینجا محلی برای تبادل ایده‌ها، برنامه‌های فرهنگی، اشتغال‌زایی و رفع مشکلات زنان مشهد شده است.

زائر بانو و خدمات رایگان به بانوان

سوسن مددی بانوی جوان و خوش‌فکری که مسئول امور حسینیة است اگرچه دلش نمی‌خواهد صرفاً از او به‌تنهایی یاد شود و این حرکت را در راستای یک همدلی خودجوش زنانه می‌داند می‌گوید: «ما نقش آفرینی‌های زیادی از زنان خراسان در تاریخ دیده‌ایم که به یک جریان تبدیل شده‌اند. مثلاً در تشییع امام هشتم(ع) زنان نوقان یک حرکت جمعی را شروع کردند. در خراسان، زنانی را داشتیم که منزلشان محل پوشش‌ها بوده است و می‌توانند تاریخ‌ساز باشند. هیچ‌کدام به حمایت مردان احتیاج نداشتند و به‌تنهایی توانستند کارهای بزرگی را رقم بزنند.» یکی از برنامه‌های حسینیة به دلیل همجواری



مهربانو

ریحانه صادقی

مترجم



هم مسلمان هشتم هم استرالیایی

در ملبورن زندگی می‌کند. می‌گوید: «من به عنوان زنی که مسلمان بودنم به واسطه حجابم کامل تشخیص داده می‌شود، در معرض افکار و رفتارهای اسلام‌هراسانه‌ای قرار دارم که در جامعه استرالیا وجود دارد. مجبور بودم بچنگم تا بتوانم با حجاب در عمل‌های جراحی حاضر شوم. حضور من باعث تعریف دستورهایی بهداشتی جدیدی در بیمارستان محل کارم شد.»

علاوه بر اسلام‌هراسی، دکتر ریند هم در محل کار هم بین هم‌کیشان مجبور به تحمل رفتارهای نژادپرستانه نیز بود. می‌گوید: «وقتی در میان هم‌کیشان مسلمانم درباره ریشه‌های بومی‌ام صحبت می‌کردم، با ریشخند و تمسخر روبه‌رو می‌شدم. در محل

در یک گزارش شبکه ABC استرالیا با چند زن مسلمان و محجبه اهل استرالیا مصاحبه کرده است تا ببیند آن‌ها در جامعه با چه پرسش‌ها و چالش‌هایی روبه‌رو هستند. یکی از پاسخ‌های جالب جواب

آمبر ریند است، یک زن یاماتجی (از بومیان استرالیا) از کشور بادیما در غرب استرالیا. پدر بزرگ آمبر شتربانی اهل بلوچستان (بخشی از پاکستان) بود که در سال ۱۹۸۰ به این کشور آمد و با زنی از بومیان استرالیا ازدواج کرد. در استرالیا، جامعه افرادی که هم بومی باشند هم مسلمان بسیار کوچک است و یافتن راهی برای حفظ هردو هویت، خود، چالشی جدی است. آمبر یک پزشک عمومی است و

هرچه سنم بالاتر رفت راحت‌تر شدم و اعتماد به‌نفسم بیشتر شد.» دکتر ریند معتقد است باید کارهای بیشتری در این باره انجام شود تا بتوانیم مطمئن شویم مفهوم استرالیایی بودن معرف همه استرالیایی‌هاست، نه فقط بخشی کوچک از آن‌ها. <https://www.abc.net.au/news/questions-i-get-asked-as-a-04-05-2021/100090346/muslim-woman>

کار هم با گرایش‌های ضدبومی روبه‌رو بودم و بعضی از همکاران پزشکم حرف‌های نژادپرستانه‌ای می‌زدند.» دکتر ریند در نوجوانی با این هویت دوگانه به‌راحتی کنار نمی‌آمد اما در نهایت، متوجه شد باید خودش را همین‌طور که هست دوست بدارد و بپذیرد. می‌گوید: «یافتن راه درست و هویت خودم چالش برانگیز بود اما

مادر مبارز انقلاب اسلامی

بانویی که اسوه مقاومت بود و در خاطره‌ها ماند

بانو مرضیه حدیدچی معروف به دباغ در سال ۱۳۱۸ در خانواده‌ای مذهبی و فرهنگی در شهر همدان متولد و رشد کرد. او تحصیلات خود را در مکتب‌خانه آغاز کرد و از معلومات پدرش که فردی فاضل و معلم اخلاق در محافل مذهبی بود، در یادگیری قرآن و نهج البلاغه بهره فراوان برد. خانم دباغ در حالی به تحصیل ادامه می‌داد و به فعالیت‌های سیاسی مبادرت داشت که در کنار تحصیل، مادر هشت فرزند بود.

فعالیت‌ها و حرکت‌های سیاسی دباغ با ورود به تشکیلاتی زیر نظر شهید سعیدی شدت یافت. هم‌چنین در این دوره، با دانشجویان مبارز دانشگاه‌های تهران، شهید بهشتی، صنعتی شریف و علم و صنعت همکاری و تعامل داشت. او در سال ۱۳۵۳ و پس از دو بار بازداشت به دست ساواک، با کمک گذرنامه جعلی از کشور خارج شد. او و دخترش، رضوانه میرزا دباغ، در خاطر ایشان از زندان به شکنجه‌های شدید ساواک اشاره کرده‌اند: «شکنجه‌ها با سیلی و توهین، به تدریج با شلاق، باتوم و فحاشی جان فرسا شروع شد. چند بار دست و پایم را به صندلی بستند و مهار کردند. کلاهی آهنی یا مسی بر سرم گذاشتند. بعد، جریان الکتریسیته با ولتاژهای متفاوت به بدنم وارد می‌کردند که موجب رعشه و تکان‌های تند پیکرم می‌شد. شلاق و باتوم کار متداوم و هر روز بود که گاهی به شکل عادی و گاهی حرفه‌ای صورت می‌گرفت. در مواقع حرفه‌ای، آن قدر شلاق بر کف پاهایم می‌زدند که از هوش می‌رفتم. بعد، با پاشیدن آب، هوشیارم می‌کردند و مجبورم می‌کردند راه بروم که پاهایم ورم نکنند. دردی که در اثر این کار بر وجودم مستولی می‌شد، طاقت فرسا و جان‌کاه بود.»

ساواک که از زنده ماندن او ناامید شده بود، او را آزاد کرد تا مرگش طبیعی جلوه کند اما دباغ پس از جراحی و درمان، به خارج از کشور رفت. این بانوی مبارز در فرانسه و انگلیس در اعتصاب غذایی برای آزادی زندانیان سیاسی ایرانی شرکت کرد. مرحوم مرضیه دباغ پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کشور بازگشت و در بسیاری از امور شامل فرماندهی سپاه همدان (غرب کشور) قرار گرفت.

او مفتخر شد یکی از سه سفیر حضرت امام (ره) برای ابلاغ نامه تاریخی به گورباچف، رئیس‌جمهور اتحادیه

جماهير شوروی، باشد.

بانو دباغ از مبارزان

پیش‌گام انقلاب اسلامی

۲۷ آبان سال ۹۵ پس از

گذراندن دوره بیماری، در

بیمارستان خاتم‌الأنبياء (ص)

دارفانی را وداع گفت.



زنان در قیامی اثرگذار

نگاهی به کتاب «یک روز آزادی زن»

کتاب «روز آزادی زن» تاریخ شفاهی اولین راهپیمایی و تظاهرات زنان در جریان انقلاب اسلامی و قیام ۱۷ دی ۱۳۵۶ در مشهد است. این کتاب قیام ۱۷ دی زنان مشهد را روایت می‌کند و شامل هشت فصل است: «راهی از بند»، «قیام علیه طاغوت»، «کوچه‌های بن‌بست»، «زندان زنان»، «تلاش برای آزادی»، «پژواک صدای زنان»، «ضمائم» و «اسناد و تصاویر».

«روز آزادی زن» به کوشش خانم‌ها سمیه ذوالفقاری، نداد کرمنجه و ملیحه بخشی‌نژاد تحقیق و گردآوری شده که نشر «راه‌یار» با حجم ۱۸۵ صفحه راهی بازار کتاب کرده است. در ابتدای کتاب، با اتوبوس‌آبی رنگ شهربانی همراه می‌شویم که جلودر آهنی بزرگ زندان زنان نگه می‌دارد و بیست و چند زن چادری از اتوبوس پیاده می‌شوند. این فصل، دستگیری این زنان در تظاهرات و ورود آن‌ها به بند عمومی زندان زنان مشهد را به تصویر می‌کشد. فصل سوم، «روز آزادی زن»، روایت کوچه‌های بن‌بستی است که تظاهرکنندگان پس از راهپیمایی در آن‌ها دری می‌یافتن محلی برای پناه گرفتن هستند. فصل چهارم به توصیف زنان زندانی می‌پردازد و ترس‌ها، نگرانی‌ها و شرایط زنان در زندان را شرح می‌دهد. فصل هفتم با عنوان ضمیمه نخست کتاب، به معرفی راویان کتاب می‌پردازد. فصل هشتم کتاب نیز دارای اسناد و تصاویری مرتبط با موضوع کتاب است. اهمیت راهپیمایی ۱۷ دی زنان مشهد در دل خفقان سیاسی و فرهنگی دوران پهلوی، به‌اضافه نگرانی برای از دست رفتن اطلاعات در گذر زمان، باعث شد بخش تاریخ شفاهی دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی بر روی پروژ «قیام ۱۷ دی ۱۳۵۶ زنان مشهد» را آغاز کند. هم‌چنین رهبر معظم انقلاب سال ۱۳۸۶ درباره این واقعه و اهمیت آن فرمودند: «در دی‌ماه ۱۳۵۶، روز

هفدهم دی‌ماه در مشهد، یک

اجتماع عظیمی، تظاهراتی

از زنان مسلمان با شعار

«حفظ حجاب» راه

افتاد. ما آن وقت در

تبعید بودیم. خبر آن را

شنیدیم که زنان مؤمن

و مسلمان و شجاع

چنین حرکتی را به راه

انداخته‌اند.»



یک روز آزادی زن

• تدوین و نگارش: سمیه ذوقی

چه تصویری از زنان چادری در سینما ارائه داده ایم؟

یکی از مجریان با مدل متفاوت چادرش و استفاده از رنگ‌های متنوع و شاد همراه با چادر این الگوسازی را ایجاد کرد. پس آن مجری‌ها و دختران جوانی به سمت تقلید از نوع پوشش آزاده نامداری تمایل پیدا کردند. این مصداق‌ها می‌تواند جدای مثبت یا منفی بودن آن، اهمیت الگوسازی رسانه‌ای در انتخاب و مدل پوشش باشد. اما با نگاهی به آثار سینمایی متأسفانه در بسیاری از آثار، زنان چادری داستان با تیپ‌های شخصیتی‌ای همراه هستند که مخاطب را پس می‌زند. مثلاً مادر علی‌سنتوری در فیلم یک خانم جلسه‌ای چادری است اما با فرزندش ارتباط خوبی ندارد. در فیلم «عرق سرد» سحر دولتشاهی سرپرست تیم فوتسال زنان است که برخورد‌های خشن و افراطی با بازیکنان دختر دارد. «در کوچه بی‌نام» مادری دخترش را درک نمی‌کند اما چادری و اهل روضه و مسجد و ... است و در نگاه کلی در بسیاری از آثار سینمایی متأسفانه چادر در زندان، زنان طبقه پایین یا فقیر، در مراسم عزاداری و ... کارکرد پیدا می‌کند. بنابراین با مرور چنین بازنمایی از زنان چادری در سینما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که الگوسازی موفق در رسانه از زنان چادری ارائه شده است. این در حالی است که نمی‌توان از آثار موفق‌هایی مانند «ویلاهی‌ها» اثر

سینما و تلویزیون به دلیل ارتباط تنگاتنگ با مخاطبان به راحتی می‌تواند تأثیرات فرهنگی، نگرشی و حتی تغییرات بنیادین در سبک زندگی را به تدریج ایجاد کند. اگر بپذیریم تأثیر جامعه و سینما و تلویزیون تأثیری متقابل است به این معنا که هم آثار سینمایی و تلویزیونی آینه وقایع، شخصیت‌ها و رویدادهای جامعه هستند و هم از سویی دیگر می‌توانند تقویت‌کننده یا ایجادکننده الگوهای فرهنگی و اجتماعی میان مردم باشند، توجه به برخی مسائل جدی‌تر می‌شود. یکی از مسائلی که در چند دهه اخیر مورد تأمل و توجه بیشتری قرار گرفته است، پوشش زنان در آثار سینمایی و تلویزیونی است، پوششی که نه تنها مورد تأیید شرع بلکه با عرف جامعه نیز همراه باشد. در این نوشتار اگر دقیق‌تر بخواهیم این پوشش را در مورد حجاب برتر و بازنمایی زنان چادری در سینمای ایران مورد بررسی قرار دهیم به نکات درخور تأملی می‌رسیم. شاید اغلب دهه‌شصتی‌ها و دهه‌های قبل‌تر سریال «در پناه تو» را به یاد داشته باشند. لعل زنگنه در نقش مریم افشار با حجاب چادر و مدلی که برای نگهداشتن چادر انتخاب کرده بود خیلی از دختران آن دهه را به سمت چادری شدن و حتی مدل مریم افشاری چادر سرکردن متمایل کرده بود. سال‌ها بعد

منیر قیدی با «شیار ۱۴۳» اثر نرگس آبیاری «طلا و مس» ساخته بهروز شعبانی و دیگر آثاری از این دست چشم پوشی کرد که در بازنمایی شخصیت زنان چادری داستان بسیار موفق بوده‌اند. همین‌طور که در جامعه پیرامون خود می‌بینیم زنان به عنوان کنشگران اجتماعی و در مشاغل و سطوح مختلف علمی و طبقه اجتماعی چادر را به عنوان حجاب برتر برگزیده‌اند، در سینما نیز نباید زنان چادری داستان محدود به سینمای مقاومت یا سینمای دینی و مذهبی باشند. واکاوی و تأمل و گفت‌وگو فرهنگ و نقد در تأثیر آنچه به عنوان الگو در سینما و تلویزیون ارائه شده است می‌تواند در این حوزه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار باشد.



شهربانو

شنبه

۱۷ دی ۱۴۰۱

۱۴ ربیع‌الثانی ۱۴۴۴

شماره ۲۸۵۶

(۸)

ضمیمه روزنامه شهرآرا

صاحب امتیاز:

شهرداری مشهد

مدیرمسئول:

سید میثم موسوی مهر

سرمدیر:

سید سجاد طلوع هاشمی

دیررئیس:

ارژنگ حاتمی

مسئول ضمیمه:

حمیده وحیدی

روشنا

ملیحه جبهانبخش
خبرنگار